

# شهدای روحانیان آذربایجان در نهضت مشروطیت

عبدالرحیم عقیقی بخشایشی

## مقدمه

نهضت مشروطیت که در سده چهاردهم هجری در کشور ایران رخ داد، یکی از رویدادهای مهم کشور در آن سده بود که بازتاب وسیعی در سطح کشور و جهان داشت. درست است مشروطیت تمام آمال و خواسته‌های مردم انقلابی را برآورده نساخت؛ ولی هر چه بود تا حدود فراوانی شدت دیکتاتوری و حدت استبداد مطلق شاهان قاجار و اخلاف آنان را محدود کرد و این خود نعمت بزرگ و ثمره ارزشمندی بود که بر آن نهضت مترتب شد.

در پدید آوردن این نهضت مقدّس، عموم آحاد ملت ایران سهم و نقشی داشتند؛ ولی نقش مردم آذربایجان به علت موقعیت خاصّ جغرافیایی، سیاسی و اجتماعی که داشت و دارد، نقش برجسته و مؤثّری بوده است و در بین مردم آذربایجان هم، نقش علمای دین و هادیان مردم و روشن‌فکران متدین و نویسندگان آنان، نقش بسیار ستودنی و تأثیر گزار بوده است.

عالمان روحانی آذربایجان در دو نوبت نقش وجودی خود را نشان داده‌اند: یکی در تکوّن و ایجاد مشروطیت، و دیگری، در نگه‌داری و حراست آن. ما پیش از ورود به آن قسمت اصلی، نگاهی کلی به آذربایجان می‌افکنیم.

## ا) آذربایجان و موقعیت سیاسی آن

سرزمین وسیع و نامور آذربایجان، یکی از کانون‌های مهمّ ظلم‌ستیزی و ضدّ استعماری و ضدّ استبدادی کشور و یکی از پایگاه‌های معتبر خیزش نهضت‌های اصیل مردمی و الهی در طول تاریخ بوده است و تاکنون مردمان مبارز بسیاری را در بستر اجتماعی و سیاسی و فرهنگی خود پرورش داده که تاریخ در دل خود محفوظ داشته است. مردم آن سامان به جهت مجاورت با دو همسایه زورمند و آشوب خیز روس و عثمانی، همواره در حال آماده باش به سر برده‌اند. آذربایجان در طول تاریخ بارها و بارها مورد تاخت و تاز و یورش ناجوان‌مردانه زورگویان آن دو نقطه قرار گرفته است و أحياناً حکومت مرکزی نیز، گاهی آن نقطه را مورد بی‌اعتنایی قرار داده است. در عین حال با تحمل فشارها و مشکلات با داشتن هویت اجتماعی و شناسنامه معتبر وطن‌دوستی و میهن‌خواهی، مدام عشق و علاقه خود را به نام میهن اسلامی خویش نشان داده‌اند و سرسختانه از کیان و موجودیت و استقلال کشور دفاع، و تهاجمات دشمن را خنثا و بی‌اثر ساخته‌اند و در این گیرودار شرف و نجابت، چه مردان و زنان نامدار و شجاعی را تقدیم ساحت قدس «شهادت» نموده‌اند که متأسفانه تاریخ اسلامی آنان را به صورت کم‌رنگ در خود جا داده و حقوق آنان به شایستگی ادا نشده است.

از آن‌جا که رسم و قاعده معمول بر آن استوار است که مردان بزرگ و نامدار همواره در بستر حوادث بزرگ و رخداد‌های غیر عادی تربیت و تحویل و جذب جامعه شوند، با تأسی از این قانون، آذربایجان به علت موقعیت ویژه و طبیعت دامن‌کوه‌های سر به آسمان کشیده سهند، سبلان و ارسباران، آزمایش‌گاه و پرورش‌گاه مردان قهرمان و زنان شجاع بزرگی واقع شده است که سخاوتمندانه جان خود را در راه شرف و استقلال میهن اسلامی خویش باخته‌اند و با سربلندی و افتخار تمام، هرگز در مقابل دشمن سر ذلت فرود نیآورده‌اند. مردم آن سامان با فداکاری و جانبازی خود، همیشه در خطّ مقدّم استقلال و آزادی نام کشور بوده‌اند.

قابل ذکر است که مردم آذربایجان از یک نوع رشد سیاسی و شعور بالای اجتماعی و بالندگی برخوردارند. آنان در وطن دوستی و علاقه به مصالح عالی کشور، افراد شجاع و

بی‌باکی هستند، بخصوص در آن روزگار که شهر تبریز دروازه ارتباطی مشرق و مغرب و مهد روابط ایران و اروپا بود و مسائل جاری جهان و اخبار کشورها و مناطق، از مسیر آذربایجان به دیگر مناطق ایران سرازیر می‌شد، اختلاطها و رفت و آمدها و مجاورت با کشور پهناور روسیه، قفقاز، جمهوری آذربایجان، و از مسیر ترکیه ارتباط با آلمان و اروپا، رشد فکری و بالندگی سیاسی مردم آن سامان را بالا می‌برد؛ به همین جهت تبریز ولیعهد نشین و پایتخت دوم کشور تلقی می‌شد.

جالب توجه است در آن ایام آذربایجان دارای ۱۱۷ عنوان روزنامه و مجله بوده است و این امر بسیار حائز اهمیت است.<sup>۱</sup> چون خاندان‌های اصیل و معارف پرور در آن منطقه می‌زیستند که هر کدام سابقه دیرینه‌ای در فرهنگ و معارف عالیه داشتند.

آری «تاریخ مشروطیت» سید احمد کسروی با همه کژی‌ها و انحرافات که درباره پاره‌ای از مطالب خود دارد، باز توانسته است مجاهدات علمای این دیار را نادیده گیرد و تاریخ او سرشار از مجاهدات و تلاش‌های علمای آذربایجان در راه تأسیس و تشدید مبانی مشروطیت است و روایت مستندی از رویدادها و حوادث دوره انقلاب می‌باشد. او همواره از فداکاری‌ها و جانفشانی‌های روحانیان آذربایجان بویژه شهید ثقة الاسلام تبریزی، حاج میرزا علی اصغر لیلاوی سخن می‌گوید؛ البته جانبداری او ناشی از جانبداری آنان از مشروطیت و آزادی خواهی است؛ چون کسروی هر جا که توانسته و تیغش برش داشته است، زهر خود را ریخته و مخالفت خود را با روحانیان ابراز کرده است.<sup>۲</sup>

## ب) شهدای روحانیان آذربایجان

آری، در راه حفظ و حراست از مشروطیت تعداد کثیری از علما و بزرگان روحانی

۱. محمد علی تریبیت، دانشمندان آذربایجان، ص ۴۱۰.

۲. کتاب‌های مختلفی در مورد آذربایجان نوشته شده است. ر.ک: نادر میرزا، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، عبدالعلی کارنگ، آثار باستانی آذربایجان، ج ۱ - اثر سید جمال توایی طباطبائی، آثار و ابنیه شهرستان‌های تابعه اردبیل، ارسباران، خوی و مرند، ج ۲ - کوبلانی حسین تبریزی، روایات الجنان و جنات الجنان، در ۲ جلد - ضیاء الدین سخّادی، کوی سرخاب تبریز - اعتماد السلطنه محمد حسن خان، مرآة البلدان، ج ۱ و المآثر والآثار - محمد علی صفوت، دامستان دوستان و حسن قاضی طباطبائی، چهره آذربادگان در آئینه تاریخ، و ...

آذربایجان، جان خود را تقدیم راه آزادی و سربلندی ملت مسلمان ایران کرده‌اند که ما در این مختصر به چند تن از بزرگان آنان اشاره می‌نماییم:

### ۱. آیت‌الله حاج میرزا ابراهیم خوئی (شهادت ۱۳۲۵ ق)

آیت‌الله حاج میرزا ابراهیم خوئی در سال ۱۳۴۷ق در شهر خوی از توابع آذربایجان غربی به دنیا آمد. خوی، شهری است که وی در آن تولد یافت، در آن بالندگی گرفت، در آن علم آموخت و دانش اندوخت، در آن بزرگ شد و به سنین سالخوردگی رسید، و هم در آن شهید شد. او تنها مدتی در نجف به کسب علم و دانش پرداخت.

حاج میرزا ابراهیم خوئی، یکی از بزرگان اندیشه و پیشروان آزادی، و ازدشمنان اسارت و بندگی و بردگی، در نهضت آزادی‌خواهی مشروطه، به گروه مردان مبارز ضد استبداد پیوست و رهبری گروه‌های آزادی‌خواهان خوی و سایر بلاد آذربایجان را به عهده گرفت، و هم در راه این آزادگی و آزاداندیشی و آزادی‌خواهی، جان شیرین را به جان آفرین تسلیم کرد تا تنگ بردگی و بندگی سلاطین را بر خود و یاران و هم‌سنگران، پذیرد. شهادت این پاک‌مرد آزاده، به سال ۱۳۲۵ق، در اوج استبداد و کشتارهای محمد علی شاه قاجار (درست یک سال پس از امضای منشور مشروطیت به دست پدرش، مظفرالدین شاه قاجار) رخ داد.

حاج میرزا ابراهیم خوئی، عالمی متبحر و دانشمندی ژرف‌بین و کاوندهٔ اعماق علوم و دانش‌ها و بینش‌ها بود. دربارهٔ او نوشته‌اند که در تمام رشته‌های علمی، عالمی زبردست و دانشمندی کم‌نظیر و ژرف‌کاو بود. در همهٔ علوم زمان خود، از فقه و اصول و حدیث و فلسفه و عرفان و رجال و کلام و تبحر و مهارتی بسزا داشت و بویژه در اخلاق، سرمشق و نمونه‌ای کم‌نظیر و مقتدایی دلپذیر به شمار می‌رفت.

علم‌آمینی، در تألیف گران‌قدر «شهادای راه فضیلت» می‌نویسد:

گواهی که بر پهلوانی و بی‌نظیری او در عرصات علم و تحقیق داریم، آثار گران‌قدر و کتاب‌های ارزندهٔ اوست. کتاب‌هایش، نشانی از اندیشهٔ تابناک و بافته‌های سرانگشت لطیف و هنرمندش می‌باشد؛ هم‌چون حاشیه‌ای که بر «فوائد» شیخ انصاری نگاشته است و در کتاب خانهٔ آستان قدس رضوی علیه السلام نگاه‌داری می‌شود، و رساله‌اش در اصول، که از آن در کتاب رجال نام برده، و شرح نهج

البلاغه که آن را به نام «الدرة التمجیة» (چاپ تبریز در سال ۱۳۲۵) نامیده است. و نیز شرح چهل حدیث (چاپ تبریز در سال ۱۳۹۹) و همچنین کتاب «ملخص المقال» که در علم رجال و نیز کتابی در دعا، که این‌ها، جز حاشیه بر «فوائد» و رساله در اصول و کتاب مقیاس الهدایه، همگی به طریقه چاپ سنگی، در زمان حیات خود آن فرید عصر چاپ و منتشر شده است؛ و جز همه این‌ها، یکی از قضایای تبریز، در مجموعه دایرةالمعارف مانندش<sup>۱</sup> که در آن شرح حالی چند آورده است، می‌گوید که وی کتاب بحار الأنوار علامه مجلسی را از ابتدا تا به پایان، خلاصه کرده و در یک مجلد جای داده است.

علامه امینی می‌افزاید:

از کتاب‌هایش هرچه دیده‌ایم، همه آکنده است از آرای استوار و حکیمانه، و نظریات علمی صائب و دقیق لطیف که دلپذیر و روح‌انگیز است، و می‌رساند که پدیدآورنده‌اش اسنادی بی‌همتا در همه آن زمینه‌هاست.

علامه امینی نقل می‌کند:

مرجع عالی‌مقام، آیت‌الله سید میرزا علی آقا شیرازی، فرزند آیت‌الله میرزای شیرازی حکایت می‌کند که: حاج میرزا ابراهیم خونی، در یکی از سفرهایش به عتبات عالیات مقدسه، در انجمنی که پدرم نیز - امام مجتهد شیرازی - در آن حضور داشت، شرکت کرد و در یک موضوع فرعی فقهی میان آن دو فقیه، بحث و مناظره‌ای درگرفت، چون امام مجتهد درباره آن مسأله، نظری داشت که مخالف نظر حاج میرزا ابراهیم علامه خونی بود، این بحث خیلی طولانی شد. ظاهر امر پیروزی مجتهد شیرازی را نشان می‌داد...

به دنبال این موضوع، آمده است:

علامه حاج میرزا ابراهیم خونی به شهر کاظمین رفت، و چندی بعد، امام مجتهد شیرازی در آن مسأله مورد بحث، تجدید نظر کرد؛ زیرا برایش روشن شد که در آن بحث، حق به جانب طرف بحث او، علامه خونی، بوده است. پس امام مجتهد، قاصدی را به شهر کاظمین و به خدمت علامه خونی فرستاد تا به او خبر دهد که امام مجتهد، نظر خود را تغییر داده و با او (علامه خونی) هم‌رأی و هم‌نظر گشته است.<sup>۲</sup>

نگارنده گوید: این امر در عین دلالت به علم و دانش مرحوم علامه خونی، به انصاف، تقوا و درایت امام مجتهد شیرازی نیز کمال شهادت را دارد که تا چه حدود مرد انصاف و عدالت و تقوای الهی بوده است.

۱. منظور، کتاب ریحانة الادب است.

۲. علامه امینی: شهادای راه فضیلت، بخش سوم.

## شهادت او

به جهت اقدامات آزادی خواهانه اش، جیره خواران استبداد، وجود آن بزرگ مرد را نتوانستند تحمل کنند و در صبحدم ششم شعبان ۱۳۲۵ هنگامی که آن پهلوان عرصه علم و اندیشه و عمل، به سن ۷۸ سالگی رسیده بود، او را در حیاط خانه اش هدف گلوله قرار دادند و با گلوله ای که به قلبش اصابت کرد، در راه خدا و دین داری و خردمندی و شرف شهید شد. خوشا چنان زندگانی پرباری، و چنین شهادت پرثمری.

علاّمه امینی در «شهادت راه فضیلت» می نویسد:

کشته شدنش به راستی مصیبت سهمگینی بود که دلها را بگداخت و جگر خداپرستان را خون کرد و در باروی دین، شکاف انداخت ... جنازه اش را مدتی پس از شهادتش به نجف اشرف بردند و در آرامگاهی که خود تعیین کرده بود - و نزدیک مقبره حاج ملا علی کنی نهرانی است - به خاک سپردند.<sup>۱</sup>

## ۲. شیخ جلیل تبریزی (شهادت ۱۳۲۵ ق)

شیخ جلیل تبریزی، که به القابی هم چون واعظ شهیر و عالم خبیر و فقیه بصیر، سخنور دانا و فاضل توانا و بسیاری القاب دیگر ملقب و نامیده شده است، اصالتاً تبریزی است که آبا و اجدادش چندین نسل، پدر در پدر، در تبریز، این شهر علم و تقوا و پرهیز، به دنیا آمده و چشم از دنیا بسته بودند.

وی از دوران کودکی، نور علم و استعداد در دیدگانش و بارقه شور و شوق و عطش آموزشی در حد نبوغ در ناصیه اش آشکار بود؛ از این رو هنوز بسیار خردسال بود و به سنّ مکتب و مدرسه رفتن نرسیده بود که نزد پدر ارجمند و پرهیزکارش به آموزش قرآن مجید و تحصیل مقدمات پرداخت؛ به طوری که وقتی به سنین درس و مدرسه رسید و او را به مکتب خانه سپردند، از تمام همگنان و هم سالان خود برتر بود و میزان اطلاعات و هوش سرشار او، معلّم مکتب را متحیر می ساخت.

او، هنوز به بیست سالگی نرسیده بود که خواندن دروس مقدماتی و آموزش علوم اولیه اسلامی و عربی و ادبی را در حوزه های درسی تبریز، به پایان رسانید و در همان زمان، با اجازه والدین و خانواده - بویژه پدر مؤمن و با تقوایش - بار سفر بست و توشه راه برداشت و قدم در راه نجف اشرف گذاشت.

۱. عبدالرحیم عقیقی بخشایشی؛ مفاخر آذربایجان، ج ۴، ص ۱۹۲۶-۱۹۲۷.

به محض ورود به نجف، به حوزه‌های علمی تحقیقی و تدریسی آن شهر عزّ و شرف وارد شد و در محضر بزرگ‌ترین استادان آن عصر، به دانش‌اندوزی و مسائل پرورشی همّت گماشت.

چون از تحصیل علم فراغت یافت، بار دیگر بار سفر بست و این بار به سوی زادگاه و موطن خویش برگشت. از آن پس، زندگانی او، همه در مطالعه و تحقیق و تفحص در متون علوم اسلامی، و مراقبه نفس و تزکیه جان و دل می‌گذشت. وجود گرمی‌اش، هم‌چون شمعی فروزان بود که اطرافش را نورانی می‌ساخت و مردم شهر را، که بسیاری از آن‌ها از جان و دل مریدش بودند، فیض می‌رسانید و پیش‌پایان و راه زندگانی‌شان را روشنی می‌بخشید.

شیخ جلیل، در سنین میانه‌سالی بود که سفری به کردستان نمود و در شهر «سنقر» به دعوت مردم متقی و مؤمن آن دیار، و بویژه با اصرار فضلا و طلاب و علمای آن شهر، ناگزیر رحل اقامت افکند و برای همیشه ساکن آن شهر شد و چندان در آن‌جا زیست که سرانجام در همان‌جا نیز به فیض شهادت مظلومانه رسید. درباره او نوشته‌اند:

مردی بلندمرتبه و عظیم‌النّان و باشکوه و بافضیلت بود. در امر به معروف و نهی از منکر، جدّه بلیغ داشت و یک دم نیز از نشر حقایق اسلامی و تبلیغات مذهبی فارغ نمی‌نشست. وی همواره با بدعت‌ها و زشت‌کاری‌ها و ستم‌گری‌ها، دشمنی می‌ورزید و روزگار خویش را به زهد و پارسایی می‌گذراند؛ چنان‌که همه او را بدین خصلت می‌شناختند.<sup>۱</sup>

علامه امینی، در کتاب پراچ خود «شهدای راه فضیلت» می‌نویسد:

پدر دانشمند می‌گوید: من در سال ۱۳۱۹ق او را در شهر سنقر دیدم. فاضلی عقیده‌شناس و سخنوری هوشمند و زبان‌آوری زیرک بود که این همه او را شایسته رهبری دینی ساخته بود. وی در ستیزه با بدعت‌ها و پیشبرد عقیده راسخین و احیای سنت‌های متروک مانده اسلام، فردی سرسخت بود، و پیوسته در هدایت مردم می‌کوشید و دمی از تحکیم اساس دین و بزرگداشت شعائر دینی آسوده نمی‌نشست. بدان‌سان که در میان مردم نفوذی کامل داشت و حتی قدرتمندان از او حساب می‌بردند.<sup>۲</sup>

آری، شیخ جلیل بدین سان زندگانی را می‌گذراند تا آن که دوران نهضت مشروطه و قیام مردم ستم‌دیده علیه ظلم و جور پادشاهان قاجاری و حکام و والیان دست‌نشانده آن‌ها و

۱. علامه امینی، شهدای راه فضیلت، ص ۵۱۰.

۲. همان، ص ۵۱۱.

قدرتمندان و ثروتمندان شهرهای دور و نزدیک فرا رسید. در آن دوران، شیخ جلیل نیز هم چون بسیاری از روحانیان و علمای پاک‌طینت آذربایجان، رهبری مردم را در مقابله با ستم و مبارزه با استبداد در دست گرفت و با سخنان پرشور خود، مکتب و مذهب را یاری رسانید و پیشبرد نهضت ضد سلطنت خودکامگان را هدف قرار داد.

در همان دوران پرجوش و خروش، در یکی از روزهای سال ۱۳۲۵ق - که محمد علی شاه قاجار بر تخت نشسته بود و قصد ریشه‌کن کردن نهضت و نابودی سران و رهبران قیام مردمی را داشت - عده‌ای از اوباش و مزدوران خوانین و حکام و ثروتمندان سلطنت طلب، به خانه شیخ جلیل هجوم آوردند و او را به شهادت رسانیدند. دریغا، شیخ جلیل با آن زبان‌گویا و نطق آتشین و علم و زهد و پارسایی نمونه و الگوسازی که داشت، در اوج ثمربخشی زندگانی پربارش، در حالی که به قول علامه امینی با تمام وجود در راه راست دین سرگرم خدمت به خلق خدا و پیشبرد فضیلت بود، به درجه شهادت نایل آمد و برای همیشه، در سکوت سرد خاک فروخفت.

### ۳. شهید میرزا محمدحسن مقدّس مراغه‌ای (شهادت ۱۳۲۶ ق)

حجّت الاسلام والمسلمین حاج میرزا محمدحسن مقدّس مراغه‌ای، یکی دیگر از شهیدان راه فضیلت در قرن چهارم قمری است، که به دلیل دفاع از مشروطیت و آزادی، و حیثیت و شرافت انسانی بر مبنای احکام نورانی اسلام، به فیض شهادت نایل آمد. شهادت او، به دست صمدخان، عامل خونخوار و سفاک محمدعلی شاه قاجار، در شهر مراغه رخ داد و این عمل فجیع، داغ ننگینی بر پیشانی تاریخ نهاد.

در شرح حال او نوشته‌اند: شهید حاج میرزا محمدحسن مقدّس، یکی از علمای پاک‌نهاد و مشروطه‌خواه مراغه بود. او روحانی پاکدامن و بافضیلت و غیرتمندی بود که با دل‌سوزی و جدیت تمام، در پیشرفت مشروطه و اندیشه آزادی‌خواهی و استقرار حکومت آزادی و رهایی انسان از قید استبداد و استعمار و استثمار با جان و دل می‌کوشید، و با شرکت در مجالس وعظ و سخنرانی، از مشروطه ستایش به عمل می‌آورد و دشمنان مشروطه و آزادی انسانی را نکوهش و سرزنش می‌کرد، و همین امر موجب شده بود که مخالفان آزادی ملت ایران، کمر به قتل او ببندند و نقشه نابود کردنش را طراحی و اجرا کنند.<sup>۱</sup>



آری، در روزگاری که نهضت مشروطه‌خواهی در سراسر کشور اوج گرفته بود، و علمای نجف و مجتهدان سایر بلاد، یک‌دل و یک‌زبان از این نهضت انسانی و ضد استبدادی حمایت می‌کردند، مردان و زنان مؤمن و پاکدامن را به شرکت در نهضت فرامی‌خواندند، روحانیان پاک‌نهاد و محبوب و مشهور شهرها و بلاد مختلف نیز دستورات علمای نجف را پی‌گیری می‌کردند و اهالی شهرهای خود را با بیانی آشکار و سخنانی آتشین و شورانگیز، علیه استبداد و خودکامگی پادشاهان قاجار و حکام و والیان و دست‌نشانندگان خونخوار آن‌ها برمی‌انگیختند.

او که ذهنی روشن، اندیشه‌ای باز، تفکری نو و سازنده، نطقی آتشین و قدرت بیانی شورانگیز و شرافکن داشت، هرگاه در محفلی رشته کلام را به دست می‌گرفت و باران کلمات و جملات خود را بر ذهن و جان حاضران فرو می‌بارید، بیش از چند دقیقه طول نمی‌کشید که همه حاضران به خرمی مبدل می‌شدند که جرقه‌ای در آن افتاده و یک پارچه آتش و شراره و شعله شده‌اند. همواره، کسانی که از مجالس و عظ و سخنرانی روشن‌گر و آتشین او بیرون می‌رفتند، دیگر عهد می‌کردند که از آن پس، لحظه‌ای آرام نمانند و از مبارزه با استبداد سلطنتی و دست‌نشانندگان و حکام جور قاجاری دمی غفلت نورزند.

زمانی که محمد علی شاه قاجار، پس از مرگ پدرش به سلطنت رسید و مجلس شورای ملی را به توپ بست و آزادی‌خواهان را به بند و زنجیر کشید، طبق پیشنهادهای مشاورانش، بر آن شد که برای ریشه‌کن کردن تفکر مشروطیت و آزادی‌خواهی، رهبران و سرکردگان آزادی‌خواهان را از میان بردارد. در نتیجه، عده‌ای از عمال خونخوار و آدمکش خود را واداشت که هرکدام، گروه‌هایی از اوپاش را گرد هم آورند و تحت فرماندهی گیرند و از خزانه سلطنتی بی‌دریغ پول خرج کنند و رهبران مشروطه‌خواهان را سر به نیست نمایند.

#### صمدخان عامل جنایت

یکی از سفاک‌ترین و خونخوارترین عوامل دست‌نشانده محمد علی شاه، مردی سنگ‌دل و بی‌رحم به نام «صمدخان» بود. صمدخان، گروهی از اوپاش و آدمکشان مسلح و اسب‌سوار را تحت فرماندهی خود درآورده بود و به دستور محمد علی شاه، به شهرها و روستاهای

دور و نزدیک آذربایجان حمله می‌برد، اموالشان را غارت می‌کرد، زنان و دختران و نوامیس‌شان را مورد تعرض قرار می‌داد و آتش ظلم و بیداد را به همه جا درمی‌افکند.

### قتل فجیع و دل‌خراش

صمدخان برای رسیدن به تبریز، از طریق میانه حرکت کرد و نخست وارد مراغه شد. به محض ورود به مراغه، دست به بیدادگری باز گشود و طبق نوشته مورخان و محققان، نخستین کسی که نظر او را جلب کرد تا زهر خشم و کینه‌اش را به او بچشاند و از سایر اهالی شهر نیز زهرچشمی بگیرد - که دیگر جرأت لب کشودن به نام و مرام و بحث مشروطه را نداشته باشند - همین روحانی بزرگوار، مرحوم مقدّس مراغه‌ای بود.

صمدخان وقتی دانست که رهبری مشروطه‌خواهان و اجرای نهضت آزادی‌خواهی در مراغه به عهده این روحانی پاک‌دل است، دستور داد تا او را از خانه‌اش بیرون کشند و با دست و پای بسته در غل و زنجیر، به نزد او آورند.

دستور او بلافاصله انجام شد و آن مرد روحانی و مقدّس، با دست و پای بسته و شکل و شمایل رنج‌آور، کشان‌کشان به نزد صمدخان آورده شد. صمدخان، همین که آن مرد روحانی و سالخورده را در مقابل خود دید، زبان به فحاشی و هتّاکی گشود و هرچه ممکن بود، به او بی‌احترامی کرد. آنگاه دستور داد که دستار از سرش بردارند و ریش و محاسن مبارکش را بتراشند.

مرحوم مقدّس مراغه‌ای با تمام این بلاها، هم چون کوهی استوار ایستاده بود، و با همه سالخورده‌گی و ناتوانی جسمی که داشت، خم به ابرو نمی‌آورد؛ بلکه در همان وضع دل‌خراش و غم‌انگیز هم، زبان آتشین خود را گشوده بود و در مذمت استبداد و استثمار و در مدح آزادی و آزادگی سخن می‌گفت، و حتی آن مردم بی‌رحم خونخوار را نیز دعوت می‌کرد که دست از حمایت ظلم و جور بردارند، و به تأسی از رهبر و پیشوای خود، سید و سالار شهیدان کربلا می‌گفت: ای سنگ‌دلان، ای فریب‌خوردگان دنیای فانی، اگر دین ندارید، لااقل آزاده باشید و برای آزادی و آزادگی و حیثیت و شرافت انسانی ارزش قائل باشید و با این مردم مؤمن و مسلمان، همان کار را نکنید که سپاه شمر و یزید با عاشوراییان کردند.

اما این سخنان، نه تنها در دل و جان ناپاک آن خونخوار سفاک تأثیر مثبتی نداشت، بلکه او را بیش تر به خشم آورد؛ چنانکه دستور داد تا در نیمروز سرد و یخبندان سخت زمستانی آذربایجان، آن روحانی سالخورده و نحیف و ضعیف‌الجثه را درون حوض آب افکنند.

ساختمانی که صمدخان در آن اقامت کرده بود، حیاط بسیار وسیع و پردرختی داشت که حوض بسیار بزرگی در وسط آن تعبیه شده بود. حوض، پر از آب بود و در آن سرمای سوزان آذری، سطح آب یخ بسته بود. صمدخان دستور داد تا یخ‌های سطح آب را بشکنند و تکه‌های یخ را به حال شناور، روی آب رها کنند. آنگاه روحانی بزرگوار را روی دست بلند کردند و به میان حوض پر از آب و یخ انداختند.

میرغضب‌ها و فرّاشان و جلّادان صمدخان، به دستور ارباب خود، هر یک شاخه بلندی از درختان حیاط کردند و در دست گرفتند و دور تا دور حوض حلقه زدند، و آنگاه با چوب‌هایی که در دست داشتند، شروع به کتک زدن پیرمرد کردند. پیرمرد روحانی، به هر طرف که می‌چرخید، ضربه چوبی بر سر یا صورت یا کف و شانه‌اش فرود می‌آمد، و ناچار برای آنکه از ضربات دردناک و مهلک چوب‌ها در امان باشد، سر را به زیر آب فرو می‌برد. چند ثانیه‌ای زیر آب یخبندان می‌ماند و نفس را در سینه حبس می‌کرد؛ ولی چون نفسش تمام می‌شد و طاقتش به پایان می‌رسید و حالت خفگی پیدا می‌کرد، سر را از زیر آب بیرون می‌آورد؛ اما سر بیرون آوردن همان بود و هجوم فرّاشان و میرغضب‌ها با چوب‌های بلند و ضخیم، همان. به محض بیرون آوردن سر از زیر آب، بار دیگر آن میرغضب‌های خدانشناس ضربه‌های چوب را بر سر و صورت و شانه و پشتش فرود می‌آوردند؛ چنانکه از جای هر ضربه چوب، خطی از خون جاری می‌شد، و پیرمرد، باز ناچار می‌شد سرش را زیر آب فرو ببرد.

این صحنه‌های دل‌خراش، آنقدر تکرار شد که روحانی پاک‌نهاد، دیگر تاب و توان از کف داد؛ به طوری که دیگر قادر نبود حتی در داخل آب دست و پایی بزند و از فرو رفتن بی‌اختیار خود در آب یخ‌بسته جلوگیری کند. صمدخان که در ایوان نشسته بود و باکیف و لذتی حیوانی و ددمشانه آن صحنه‌ها را تماشا می‌کرد، وقتی دید که حاج میرزا محمدحسن نیمه‌جان روی سطح آب رها شده و در حال جان‌کندن است، دستور داد تا پیکر نیمه‌جان را از حوض بیرون بکشند. آنگاه ریسمانی آوردند و هر دو پایش را

بستند و پیکر نحیف و نیمه‌جانش را روی زمین انداختند و کشان‌کشان او را تا میدان ملاً رستم - که آن زمان از نقاط مرکزی و پررفت و آمد شهر مراغه بود - بردند. مردم در طول راه، این صحنه‌های وحشیانه و رقت‌بار را می‌دیدند و چون کاری از دستشان ساخته نبود، بغض‌ها را در سینه فرو می‌خوردند و اشک درد و دریغ می‌افشانند.

وقتی فراش‌ها، بدین صورت وارد میدان ملاً رستم شدند، بی‌درنگ پیکر درهم‌شکسته آن پیرمرد روحانی و پارسا را از شاخهٔ درخت نارونی که وسط میدان بود، آویزان کردند، و بدین صورت، آن روحانی پاک‌دل را با شکنجه‌هایی جانفرسا و ددمنشانه، به دیار شهادت فرستادند. این حادثهٔ دردناک، به سال ۱۳۲۶ ق رخ داد و بدین ترتیب نقطهٔ تاریک و لکهٔ ننگی در تاریخ مشروطهٔ ایران و در تاریخ شهر مراغه به ثبت رسید.

ناگفته پیداست که این روش‌های خونخوارانه، تازگی نداشته و در طول تاریخ، همواره راه و رسم بیدادگران بوده است، که با ارباب فضل و دانش و ایمان و پاکی وانسایت، چنین رفتارهایی داشته‌باشند. ننگ و عار ابدی بر آنان باد!

#### ۴. شهید گمنام ثقة‌الاسلام تبریزی (شهادت ۱۳۳۰ق)

من ایرانی هستم و ایرانی‌نژاد، جز ایران و ایرانی را طالب و جاذب نیستم.<sup>۲</sup>

شهید روحانیت و اسلام، مرحوم حاج میرزا علی بن موسی بن محمد شفیع، معروف به ثقة‌الاسلام، از اکابر علمای امامیه تبریز بود که در نجوم، ریاضیات، تاریخ، کلام و حکمت عالیه و دیگر معارف اسلامی، حظی وافر داشت. ادبیات را از اکابر وقت خود در تبریز آموخته، و پیش جد بزرگوار خود معارف الهیه را تکمیل کرده بود، و در اواخر سدهٔ سیزدهم به عتبات عالیات مشرف شده و در حوزهٔ درس بزرگانی هم چون فاضل اردکانی، شیخ زین العابدین مازندرانی و حاج شیخ علی یزدی و دیگر اساتید حوزهٔ علمیهٔ نجف تلمذ نمود. وی پس از تکمیل مراتب علمی، در سال ۱۳۰۸ به وطن مألوف خود مراجعت کرد و همواره در حل و فصل امور و رفع دعاوی مردم و انجام مهمات و مشکلات آنان سعی بلیغی داشت تا آن‌که در سال ۱۳۲۴ ق حکومت ملی فعالیت خود را

۱. عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، مفاخر آذربایجان، ج ۴، ص ۱۹۴۰.

۲. نصرت‌الله فتعی، مجموعه آثار علمی ثقة‌الاسلام، ص ۳۰۳.

آغاز کرد و انقلاب بزرگ مشروطیت رخ نمود و اختلاف کلمه بین دولت ضعیف، و ملت مقاوم به وقوع پیوست.

صاحب ترجمه با نهایت احتیاط، در خیرخواهی ملت و دولت گام برداشت و در این مورد آنی فروگذاری نکرد. صلاح حال عموم را در مجالس عمومی و خصوصی گوشزد می نمود تا آنکه برخی از بیگانگان از فرصت استفاده کرده و به تنفیذ و امضای ورقه‌ای دال بر این که شهر تبریز در اثر مداخله ایشان و حرکات و حشیانه اهالی فتح شده، تکلیف نمودند. او هم شدیداً امتناع کرد تا عصر روز عاشورای سال ۱۳۳۰ ق که آن روحانی مبارز را با چند تن دیگر از مردان غیور اسلامی در سربازخانه دولتی تبریز - که اخیراً در محل آن کتابخانه دولتی و دانش سرای پسران تأسیس شده است - بر دار زدند.

مستوروار گر بپرندم به پای دار      مردانه جان دهم که جهان پایدار نیست

مرحوم میرزا اسد الله ضمیری که از ملازمان خدمت صاحب ترجمه بود، در تاریخ وفاتش گفته است:

قتیل روز عاشور محرم      به شمس سال شد آلوده در غم

امام هشتمین را بود هم نام      به دار غم چو عیسی یا چو میثم<sup>۱</sup>

این سروده عربی در حق وی مصداق پیدا می کند که شاعر در پای چوبه دار می سراید:

فوالله ما أرجو إذا مت مسلماً      علی آئی حیث کان فی الله مصرعی

وذلك فی ذات الإله وإن یشأ      یبارک علی اوصال یشلو مُمرع<sup>۲</sup>

کتاب «رجال آذربایجان در عصر مشروطیت»، تألیف دکتر مجتهدی، شرح حال این شهید بزرگوار را با این شعر شهریار آغاز می کند:

هر زمان گردد در مملکت عشق بلند      به سرافرازی منصور دگر، دار دگر

و می نویسد:

آقای میرزا علی آقا ثقة الاسلام از علمای آذربایجان و رئیس شیخیه این ایالت بود. در شب جمعه ۷

رجب ۱۲۷۷ قمری در تبریز متولد و در جوانی به عتبات مشرف شد. پس از چند سال تحصیل به

۱. محمدعلی مدرس تبریزی، ریحانة الأدب، ج ۱، ص ۳۶۹ و ۳۷۰.

۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۷۵. ترجمه: به خدا سوگند هیچ اندرهی ندارم. در صورتی که مسلمان بمیرم در هر نقطه‌ای جان سپرده باشم؛ زیرا شهادت من برای خداست و اگر بخراهد، آن را بر اعضای قطعه قطعه شده من مبارک می گرداند.

وطن مراجعت پس از فوت پدرش حاج میرزا موسی آقا به جای او با لقب ثقة الاسلامی نشست و در عاشورای ۱۳۳۰ توسط قشون روسیه تزاری مصلوب گردید. شرح حال او در «ایضاح الأبناء فی مولد خاتم الأنبياء ﷺ» که از مؤلفاتش می‌باشد، مندرج است. همچنین عبدالرزاق بیگ دنبلی و نادر میرزا تاریخ مفصل خانواده او را مرقوم داشته‌اند....

ثقة الاسلام در ادبیات فارسی و عربی استاد بود. از تألیفات او «مرآة الکتب» است که در آن، کتاب‌ها و رجال شیعه را معرفی کرده؛ ولی به طبع نرسیده است. (اخیراً در قم با همت کتاب‌خانه آیت الله مرعشی به تدریج چاپ می‌شود) دیگر رساله «الان» است که در آن از مباحث سیاسی و اجتماعی بحث نموده است.

#### عامل شهادت

ثقة الاسلام که در جریان‌های سیاسی حضور مؤثری داشت. پس از آن‌که کار تبریز به بلوا و قیام مسلح انجامید، وی به محمد علی شاه، تلگراف کرد و عطف و رأفت او را نسبت به مردم تبریز خواستار شد. هنگام محاصره با سید و جمعی از آزادی‌خواهان به باسمنج رفت و با عین الدوله در باره رفع محاصره مذاکره کرد.

هنگامی که قشون روس به تبریز وارد شدند، در صدد چاره‌جویی بر آمد تا خون ناحق ریخته نشود. هنگامی که حاج صمد خان شجاع الدوله به نمایندگی از طرف دولت وارد شهر تبریز شد. ثقة الاسلام در برابرش مقاومت کرد و با این‌که جانش در معرض خطر بود، از شهر بیرون نرفت تا سאלدات‌های روس او را توقیف کردند و از او می‌خواستند که امضا دهد: جنگ و تیراندازی، نخست از سوی مجاهدان و ایرانیان آغاز شده است تا خود را از نظر افکار عمومی و جهانی تبرئه کرده باشند؛ ولی ثقة الاسلام حاضر نشد این درخواست نامشروع را بپذیرد و جان خود را در این راه داد و به شهادت رسید.

هنگام رفتن به پای دار، نه تنها خود را نباخته بود، بلکه به دیگران نیز تسلی می‌داد و به مقاومت و شجاعت و امید داشت.

#### اعتراف دشمن

پس از انقلاب روسیه؛ آزادی‌خواهان ایران، انقلابی‌های روسیه، والی آذربایجان، قسول

روسیه و صاحب منصبان ارشد قشون روسی به صورت رسمی بر سر قبر او حاضر شدند و پس از ادای احترام و نطق‌های مؤثر بر مزار او گل پاشیدند و به این ترتیب اعتذار جستند.<sup>۱</sup>

عارف قزوینی شاعر مبارز دوران مشروطیت در حق ثقة الاسلام ابیاتی را سروده است که در این جا از نظر می‌گذرد:

پند ناصح به من از عشق بتان، دشنام است	عقل در منطقه عشق، خیالی خام است
ز چه بسیهوده خوری غصه بدنامی من؟	نام، ننگ است در این کشور و ننگش، نام است
یکه تازان صف عرصه جانبازی بین	که ز هر سو گذری بانگ سوار آرام است
همچنان فاجعه سبید و سی در تبریز <sup>۲</sup>	فکر من دستعوش روز بد ایام است
دل در آشوب، چو تبریز، دگر بهر نفس	سینه چون چوبه دارثقة الاسلام است
کشتگان ره آزادی این خاک به خاک	خضنه، وین خاک زخائن بر دشمن وام است
ملتی ننگ و کهن پایه و کج بنیاد است	دولتی گند و ابد مدت و بد فرجام است <sup>۳</sup>

### حکومت ولایت فقیه

مرحوم شهید ثقة الاسلام در مورد دفاع از حکومت عادل، در رساله «اللان» می‌نویسد:

علاج این امر یکی از دو کار است: ۱. تبدیل سلطنت به سلطنت شرعیه که نواب امام علیه السلام متصدی امر سلطنت (حکومت) شوند و اجرای عدل مذهبی نمایند و تمامی بدعت‌ها و امور مخالفه شرع را محو کنند، که آن را به اصطلاح «جمهوریت» گویند؛ ۲. محدود و مقید ساختن سلطنت حاضره و امنای ملت را بر آن ناظرگماشتن و تأسیس دارالشورا، و انجام دادن امور عرقلیه با شور عقلا و رشته امور را از دست استبداد گرفتن است. در حال حاضر که نواب ائمه علیهم السلام خود را مکلف به سلطنت (حکومت) عاقله نمی‌دانند و امور شرعیه و غیر شرعیه چنان به هم پیچیده که تفکیک آن از همدیگر و موقوف نمودن آن قوانین غیر مشروعه یا منع مستصدیان غیر لایق امکان ندارد و غفلت و بی‌اطلاعی ملت بی‌پایان است، باید بالضرورة قسم دوم را اختیار کرد.<sup>۴</sup>

در این بخش از رساله «اللان» به حکومت شرعی ولایت فقیه تصریح کرده و بیان می‌کند

۱. محمدعلی مدرس تبریزی، *ریحانة الأدب*، ج ۱، ص ۳۶۹ و ۳۷۰. ذیل کلمه «ثقة الاسلام».

۲. سال به دار آویختن شهید ثقة الاسلام در تبریز.

۳. عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، *مفاخر آذربایجان*، ج ۴، ص ۱۹۴۷.

۴. نصرت‌الله فتحی، *مجموعه آثار قلمی شادروان ثقة الاسلام شهید تبریزی*، ص ۲۳۰.

که با توجه به آشنایی مردم و عدم احترام و احساس تکلیف شرعی نواب، به ناچار شق دوم حکومت که مشروطه باشد، گزینش می‌شود.

### سخنی از ثقة الاسلام

مرحوم ثقة الاسلام در پاسخ نامه یکی از آزادی خواهان به نام مرحوم حاج میرزا آقا فرشی که او را درگیر و دار تبریز به محل «شهیندر» دعوت کرده بود تا آرام شدن اوضاع در آنجا استراحت کند، چنین نوشت:

هنگامی که در شکست عباس میرزا، آقا میرفتح جلو افتاد، شهر تبریز را به دست روس سپرد، از آن زمان صد سال می‌گذرد و همیشه نام میرفتح به بدی یاد می‌شود. شما چگونه خرسندی و رضا می‌دهید که من در این آخر زندگی از ترس مرگ، خود را به پناهگاهی کشم و دیگران را در دست دشمن گذارم...؟!<sup>۱</sup>

احمد کسروی، نویسنده «تاریخ هیجده ساله آذربایجان» که خود فردی ضد روحانی و مذهب است، در عین حال به غیرت و مردانگی ثقة الاسلام اعتراف کرده و می‌نویسد:

آن چه بزرگی این مرد را بهتر می‌رساند، خودداری او در کنسول خانه و باغ شمال است. درست است روسیان چیزی از گفت و گوها را بیرون ندادند؛ ولی داستان پنهان نمانده و کارکنان کنسولگری و دیگران آن را به همه گفته‌اند... میلر، سیاست‌گر دورو، تلگراف‌های ثقة الاسلام به دولت مرکزی را به وی نشان داد که در یکی از آن‌ها نوشته بود: «ما با روس‌ها به جنگ برخاسته‌ایم، شما نیز به جنگ برخیزید...» از او پرسیدند: آیا این نامه را شما نوشته‌اید؟ ثقة الاسلام با شجاعت تمام پاسخ داد: آری! من نوشته‌ام. در کنسولگری از او خواستند که نوشته‌ای را مهر کند مبنی بر این که جنگ را مجاهدان آغاز کرده‌اند تا به این بهانه روس‌ها از تبریز بیرون نروند ولی ثقة الاسلام حاضر نشد و گفت این‌ها دروغ است، جنگ را شما آغاز کرده‌اید. «میلر»، چون ایستادگی او را دید، نومید گردید و سرش او را به سالدات‌ها سپرده، روانه باغ شمال گردید... از ثقة الاسلام دوباره مهر کردن آن نوشته را طلبیدند، آن روحانی دلیر، با آن که میانه مرگ و زندگی به سر می‌برد، نترسید و همچنان از مهر آن سرباز زد.<sup>۲</sup>

مرحوم شهید ثقة الاسلام تبریزی در رساله «لالان» می‌نویسد:

علت انقراض دولت صفویه این بود که وزرای خائن وصیت شاه سلیمان صفوی را که در حق پسر ارشادش سلطان مرتضی کرده بود، قبول نکردند و شاه سلطان حسین را که ساده لوح و دستخوش

۱. احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، ص ۳۰۱-۳۱۱.

۲. همان، ص ۳۱۱.



وزرای سهل القبول بود، بر سلطنت انتخاب نمودند تا در عهد سلطنت او، چندین قطعه معتبر از خاک ایران مجزاً و افاغنه بر اصفهان مسلط شدند. او بود که پطر کبیر را به مدد خود خواست و مقداری از خاک مملکت را پیشکش او کرد.<sup>۱</sup>

### آثار ثقة الاسلام

#### ۱. رساله لالان

در استانبول به چاپ رسیده و به حضور مراجع عالی قدر نجف ارسال شده. این رساله با قلمی خوب و بیانی لطیف، تنظیم شده است. به عقیده برخی از نویسندگان معاصر، این کتاب از جهات عدیده بر «تنبيه الأمة و تنزيه الملة» مرحوم نائینی مزیت دارد.

#### ۲. مرآة الكتب

این کتاب نیز در شش جلد تنظیم و تهیه شده است و همانند «كشف الظنون» درباره تصانیف شیعه می باشد که خوشبختانه اخیراً با تلاش کتابخانه آیت الله مرعشی در قم، با تحقیق و تنقیح کافی به چاپ می رسد.

#### ۳. ترجمه بنّ الشکوی

بنا به تقاضای امیر نظام گروسی به ترجمه آن اقدام کرده و به خوبی از عهده آن برآمده است. این رساله چاپ شده و در دسترس ارباب فضل و ادب قرار گرفته است.

#### ۴. مجموعه آثار قلمی شادروان ثقة الاسلام تبریزی

این کتاب، به کوشش نصرت الله فتحی گردآوری شده. مکتوبات و نامه های آن مرحوم در ۲۸ رجب ۱۳۲۸ تا ششم محرم ۱۳۳۰ (چهار روز پیش از شهادت) در آن موجود است.

### همراهان ثقة الاسلام در شهادت

همراه مرحوم ثقة الاسلام، چند روحانی نیز به علت ایستادگی به دار زده شدند. جا دارد از آنان نیز یاد کنیم:

۱. نصرت الله فتحی، مجموعه آثار قلمی شهید ثقة الاسلام تبریزی، ص ۴۲۹.

۱. ضیاء العلماء: ایشان داماد امام جمعه بود. او از هواداران پابرجای مشروطه بود و زمانی نیز روزنامه‌ای به نام «الجريدة الإسلامية» را منتشر می‌کرد که کسروی می‌گوید چند شماره آن را دیده. او به زبان‌های روسی و فرانسه تسلط داشته است.
۲. مرحوم شیخ سلیم: وی از پیش‌نمازان شهر تبریز و خود از یکی از روستاهای ارسباران برخاسته بود.<sup>۱</sup>

البته روحانیان شهید در دو مرحله تکوّن و حراست از مشروطیت، منحصر به افراد مذکور نبوده است؛ بلکه تعداد بی‌شماری در این راه جان سپرده‌اند که در این جا می‌توان از حاج میرزا عبدالحسن انصاری مراغی (ش ۱۳۲۶ ش) و شهید فضیلت، سید حسین شریف‌زاده (ش ۱۳۲۶ ش)، شهید ضیاء العلماء (۱۳۳۰ ش) حاج میرزا ابراهیم آقا، نماینده مجلس شورا از تبریز؛ حجّت‌الاسلام حاج میرزا حسین واعظ آریاتاتی (۱۳۳۴ ش) و جمعی دیگر نام برد که تفصیل زندگی این بزرگواران را می‌توان در جلد چهارم و پنجم «مفاخر آذربایجان» تألیف نگارنده مورد مطالعه قرار داد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. در مورد خود مرحوم ثقة‌الاسلام ر.ک: ثقة‌الاسلام شیخ محمد تبریزی (برادر شهید نامدار) سوانح عمری، - حسن قاضی طباطبائی، «خاندانهای فضل و دانش آذربایجان در عصر قاجار»، نشریه آذربادگان، ملاً علی خیابانی، علمای معاصرین، - نصرت‌الله فتاحی، مجموعه آثار علمی ثقة‌الاسلام تبریزی، - علامه امینی، شهداء الفضیله، - مهدی مجتهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت و ثقة‌الاسلام، تاریخ امکنه شریفه، و...

## کتاب‌نامه

۱. اعتماد السلطنه، محمدحسن خان، المأثر و الآثار، تهران، کتابخانه سنائی.
۲. \_\_\_\_\_، مرآة البلدان، به کوشش نوائی - میرهاشم محدث، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷ش.
۳. افشار، ایرج، اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش نقی‌زاده، تهران، جاویدان، ۱۳۵۹ش.
۴. امینی، عبدالحسین، شهداء الفضیلة، مقدمه خلیل الزین العاملی، مطبعة النعمی، ۱۳۳۵ق.
۵. تبریزی ثقة الاسلام، محمد، مبدأ تاریخ سوانح عمری، ج ۱، تهران، چاپخانه رضایی، ۱۳۴۰ش.
۶. تبریزی، کربلائی حافظ حسین، روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱ و ۲، به تصحیح سلطان القرائی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴ش.
۷. تربیت، محمد علی، دانشمندان آذربایجان، تبریز، فردوسی، ۱۳۵۶ش.
۸. جوادی، شفیق، تبریز و پیرامون بنیاد فرهنگی رضا پهلوی، تهران، ۱۳۵۰ش.
۹. سجادی، ضیاء‌الدین، کوی سرخاب، تهران، انجمن آثار ملی (شماره ۱۲۳)، ۱۳۳۶ش.
۱۰. صفوت، محمد علی، داستان دوستان یا تذکره شعرای آذربایجان، به کوشش مجد طباطبائی، تهران، کتابفروشی سپهر، ۱۳۷۶ش.
۱۱. عقیقی بخشایشی، عبدالحسین، فقهای نامدار شیعه، قم، دفتر نشر نوید اسلام.
۱۲. \_\_\_\_\_، مفاخر آذربایجان، ج ۴ و ۵، تبریز، آذربایجان، ۱۳۷۴ش.
۱۳. فتحی، نصرت‌الله (به کوشش)، مجموعه آثار قلمی شهید ثقة الاسلام تبریزی، تهران، انجمن آثار ملی، (شماره نشر ۱۲۷)، ۲۵۳۵ سلطنتی.
۱۴. قاضی طباطبائی، حسن، چهره آذربادگان در آینه تاریخ ایران، تبریز، دانشگاه آذربادگان، ۱۳۵۳ش.
۱۵. \_\_\_\_\_، خاندانهای فضل و دانش آذربایجان، تبریز، دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، ۱۳۵۴ش.
۱۶. کارنگ، عبدالعلی - آثار باستانی آذربایجان، ج ۱، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۱ش.
۱۷. کسروی، احمد، تاریخ هجده ساله آذربایجان، ج ۱۰، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶ش.
۱۸. مجتهدی، مهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، ج ۱، تهران، زرین.
۱۹. مدرّس تبریزی، محمد علی، ریحانة الأدب، ج ۳، تهران، خیام، ۱۳۶۹ش.
۲۰. مروارید مراغه‌ای، یونس، مراغه یا افرازه رود، ج ۲، تهران، مؤلف، ۱۳۷۱ش.



پښتونستان د علومو او مطالعات فریښی  
پرتال جامع علوم انسانی